



رضا دادویی، کارگردان سریال «آبان» درگفت‌وگو با «فرهیختگان»:

شبیه‌شدن «آبان» به آثار دیگر اهمیت ندارد

■ روایت‌م را برای مخاطب جذاب کردم

مرزبان بیش از یک سال درگیر این نقش بود و لحظه‌لحظه‌کار را جدی گرفت.

به صورت کلی، بازی بازیگران سریال آبان قابل قبول بود و نقدها بیشتر به داستان برمی‌گشت تا بازی و میزانشن و...

تمام بازیگرانی که در این کار حضور داشتند، تلاش کردند تا بهترین نقش خود را بازی کنند. رضا اخلاقی‌راد شخصیتی خاص برای نقش سروش خلق کرد که قابل توجه بود. میرسعید مولوی هم لحظات بسیار خوبی ارائه کرد. حمید ابراهیمی هم با بازی دقیق خود نقش منصور را پررنگ‌تر از آنچه روی کاغذ بود، ساخت. این نشان می‌دهد که چطور بازیگران خوب می‌توانند سرنوشت یک نقش را تغییر دهند.

منتقدانی مطرح کرده‌اند که مثلث عشق و ازدواج اجباری در «آبان» شبیه فیلم «پیشنهاد بی‌شرمانه» (Indecent Proposal) است. برخی از نسخه‌های ایرانی آن نام برده‌اند و حتی شباهت‌هایی به سریال «شهرزاد» مشاهده کرده‌اند. آیا شما قبول دارید که «آبان» از این آثار وام گرفته است؟

از نظر من، خود شباهت‌ها نه نقطه‌ضعف است و نه قوت؛ من اصولاً مشکلی در وجود شباهت نمی‌بینم. درام‌های بزرگ جهان دائماً از یک‌سری ساختارهای مشترک مثلث عشقی یا تراژدی‌های انسانی بهره می‌برند. به طوری که دیگر قصه نویی نیست، بلکه روایت‌ها از آن متفاوت است. همان‌طور که فیلم «درباره‌الی» با وجود آنکه فرض اولیه‌اش می‌تواند یادآور «ماجرا» (L'Avventura) باشد، به روایت اصغر فرهادی تبدیل می‌شود. همه ما یک فیل در تاریکی مولانا هستیم که برداشت‌های متفاوتی ارائه می‌کنیم. در «آبان» هم اگر چه ممکن است موقعیت‌های کلی یادآور آثار دیگر باشد، اما آنچه اهمیت دارد نحوه روایت و تمرکز بر تأثیر تصمیمات بر زندگی شخصیت‌هاست. بنابراین، اساساً بحث قصه‌جدید یا شباهت داشتن و نداشتن، به نظر من نه نقطه‌قوت محسوب می‌شود و نه نقطه‌ضعف. یعنی اگر شما توانسته باشید روایت خود را به‌درستی و به‌شیوه‌ای جذاب برای مخاطب ارائه دهید، دیگر هیچ اهمیتی ندارد که آیا به اثر دیگری شباهت دارد یا خیر.
بله، تمام مثلث‌های عشقی و سه‌گانه‌ها در جهان به یکدیگر شباهت دارند. چه کسی می‌تواند بگوید نازند؟ مگر سریال «شهرزاد» به داستان «خسرو و شیرین و فرهاد» شباهت ندارد؟ مگر خود این سریال برگرفته از آن اسطوره‌ها و افسانه‌ها نیست؟ خب، پس می‌توان گفت چون شبیه آن‌هاست، کار نویی نیست؟ خیر. «شهرزاد» روایت خوبی است که در زمان خود، بر بستر تاریخی مشخصی، رویدادی را به‌خوبی نمایش داده و درخشیده است. یا برای مثال، فیلم «پیشنهاد بی‌شرمانه»؛ آیا واقعاً غیر از اینکه مردی به زنی پیشنهادی خاص می‌دهد، شباهت دیگری میان داستان آن فیلم و سریال «آبان» وجود دارد؟ آیا اصلاً روند قصه شباهتی دارد؟ آیا هیچ ارجاع مستقیمی به آن ماجرا وجود دارد؟

آیا این شباهت‌ها نتیجه تأثیر ناخودآگاه این آثار بر شما بوده؟ به عبارتی، آیا «شهرزاد»، «پیشنهاد بی‌شرمانه» یا دیگر فیلم‌ها در ناخودآگاه نویسنده و کارگردان حضور داشته‌اند؟

بدیهی است که هر هنرمندی تحت تأثیر تجربه‌های زیسته‌اش قرار دارد و من هم از هجده‌سالگی با سینما بزرگ شدم. بنابراین ناگزیر بر برخی الگوها و موقعیت‌ها در ناخودآگاه من نقش بسته‌اند. ولی هرگز مراد من ارجاع مستقیم یا جزءبه‌جزء به آن آثار نبوده است. مهم این است که آیا توانسته‌ام قصه و شخصیت‌ها را با چشم خودمان روایت کنیم؛ اگر روایت ما جذاب و منسجم باشد، پرسش از «کپی‌برداری» بی‌معنی می‌شود.

فکر می‌کنید مخاطب باید چقدر با آبان همراه شود؟ او که در ابتدا زنی قدرتمند، باهوش و کاریزماتیک به نظر می‌رسد و به‌مرور با تصمیم‌های اشتباه‌اش وجوه آسیب‌پذیر و زمینی‌اش آشکار می‌شود؛ آیا این «سقوط» تدریجی ممکن است تماشاگر-به‌ویژه مخاطب زن- را از او دور کند و نسبت به ادامه داستان بی‌اعتنا سازد؟

من نکته‌شمارا درک می‌کنم، اما آن را این‌گونه تعریف نمی‌کنم. ببینید، مسئله این است که ما اصولاً تمایل داریم قهرمانانمان همواره اعمال‌قهرمانانه انجام دهند؛ علاقه‌مندیم که آن‌ها را در قامت قهرمانی ببینیم. همه انسان‌ها دوست دارند شخصیت‌ها را در جایگاه قهرمان مشاهده کنند. اما یک تصور نادرست وجود دارد و آن این است که قهرمانان حق ندارند اشتباه کنند. چنین چیزی واقعیت ندارد. درحقیقت، همه ما انسانیم و اساساً نگاه فرهنگی، مذهبی، اجتماعی و سنتی ما نیز بر این اصل استوار است. ما همواره می‌گوییم: «انسان جایزالخطاست.» معمولاً دومین جمله‌ای که در گفتار عمومی در کنار این عبارت به کار می‌بریم، همین است. پس چگونه ممکن است انسانی که جایزالخطاست و می‌تواند اشتباه کند، از خطا مبرا باشد؟ آیا باید بگوییم که او یا باید قهرمانی بدون هیچ اشتباهی باشد یا اگر اشتباه کرد، لاجرم در سراسیمی سقوط قرار می‌گیرد؟ نه، این‌گونه نیست.

او یک انسان واقعی است؛ کارهای بسیار خوبی انجام می‌دهد و بسیار باهوش است، اما قطعاً اشتباه‌هایی نیز مرتکب می‌شود. برای مثال، اگر اکنون از شما بخواهند نام یک انسان نخبه و درجه‌یک در جهان را ببرید، فردی که بسیار

درام باورپذیری ساخته نشده است. نظر شما در این باره چیست؟

درام ذاتاً به موضوعات خاص و عجیب می‌پردازد. اگر نگاهی به آثار کلاسیک بیندازیم، می‌بینیم که عجیب بودن همیشه بخشی از درام بوده است. مثلاً در نمایشنامه «ادیپ شهریار» سوفوکل، پسری ناخواسته پدرش را می‌کشد و با مادرش ازدواج می‌کند؛ داستانی که هنوز هم پس از قرن‌ها تدریس می‌شود. یا در «هملت»، ماجرای خیانت مادر و عمومی شاهزاده برای تصاحب قدرت روایت می‌شود. این اتفاقات شاید در دنیای واقعی نادر باشند، اما درام بر همین موقعیت‌های خاص و تکان‌دهنده استوار است. در داستان من هم، فردی مثل فریبرز ثابت، که خود را در جایگاهی جداگونه می‌بیند، تصمیم می‌گیرد جانشینی برای برادرش انتخاب کند.
بله، موقعیتی خاص است، اما چنین خاص بودن‌هایی جوهره درام را می‌سازند.

شاید جنبه‌هایی از داستان که به نظر خاص یا عجیب آمده، به اندازه کافی پرداخته نشده و برای مخاطب جا نینشاده است؟

نمی‌توان تنها از یک منظر به ماجرا نگاه کرد. در درام، نویسنده یک فرض اولیه را مطرح می‌کند و از مخاطب می‌خواهد آن را بپذیرد. در نمایشنامه «ادیپ شهریار» سوفوکل، در همان یکی دو صفحه نخست این فرض ارائه می‌شود: پسری که پدرش را کشته و با مادرش ازدواج کرده است. یا در «هملت»، روح پدر در آغاز نمایش ظاهر می‌شود و حقیقتی عجیب را فاش می‌کند. در «آبان» نیز همین روش دنبال شده است: قصه یک بستر اولیه دارد و داستان درباره تأثیر آن تصمیم اولیه بر زندگی دیگران روایت می‌شود. پذیرش این بستر برای درک روند داستان ضروری است.

پس مخاطب باید از ابتدا فرض اولیه را بپذیرد؟

بله، قطعاً. اگر مخاطب فرض اولیه را نپذیرد، ادامه داستان برایش منطقی نخواهد بود. این مسئله فقط به آثار دراماتیک محدود نمی‌شود؛ در فیلم‌های علمی-تخیلی هم همین قاعده وجود دارد. وقتی فیلمی روایت می‌کند که انسان‌ها بر ماه یا مریخ زندگی می‌کنند یا سفری در زمان انجام می‌شود، از مخاطب می‌خواهد که این فرض را بپذیرد. اگر تماشاگر از ابتدا انکار کند که چنین چیزی ممکن نیست، کل داستان برایش بی‌معنا خواهد شد. در درام هم اگر فرض اولیه پذیرفته نشود، ذهن مخاطب همواره با تردید و انکار پیش می‌رود و اجازه نمی‌دهد روایت شکل بگیرد.

در سریال «آبان»، با مجموعه‌ای از بازیگران شناخته‌شده همکاری کرده‌اید. این تجربه چگونه بود و استقبال بازیگران از پروژه چگونه شکل گرفت؟

تجربه همکاری با این گروه عجیب نبود، چون همه بازیگران حرفه‌ای هستند و اگر از قصه یا تیم سازنده اطمینان نداشتند، همکاری نمی‌کردند. اعتماد متقابلی بین ما وجود داشت و کار همه‌لا بد پیش رفت. بسیاری از سکانس‌ها حاصل گفت‌وگوهای طولانی و همفکری سـر صحنه بود. دیدگاه بازیگران شیده می‌شد و گاهی تغییرات کوچکی در متن اعمال می‌شد تا لحظات دقیق‌تر شکل بگیرد.

انتخاب ترکیبی از سوپرستارها و بازیگران کمترشناخته‌شده در «آبان» چه لیلی داشت؟

این ترکیب، کاملاً آگاهانه انتخاب شد. قصه «آبان» ظرافتی می‌طلبد که اگر تنها از چهره‌های شناخته‌شده استفاده می‌کردیم، امکان داشت باورپذیری داستان لطمه بخورد. هدف این بود که مخاطب هنگام دیدن امیر محسن و آبان، به‌یاد نقش‌های قبلی بازیگران نینهد و بتواند آن‌ها را به‌عنوان شخصیت‌هایی واقعی از دل جامعه بپذیرد؛ افرادی که می‌توانند هر روز در خیابان‌های شهر دیده شوند، نه صرفاً چهره‌های مشهور. از یکسو بازیگران بسیار مطرح و حرفه‌ای مثل شهاب حسینی و امین حیایی در سریال حضور داشتند که وزن و کیفیت کار را بالا می‌بردند و از سوی دیگر، بازیگرانی که شاید کمتر دیده‌شده بودند، اما توانایی‌های بسیار بالایی داشتند. این ترکیب باعث شد تازگی و بکر بودن کاراکترها حفظ شود و مخاطب بهتر بتواند با قصه و شخصیت‌ها همراه شود. این رویکرد، به باور من تأثیر مثبتی بر ذهنیت و ارتباط احساسی مخاطب داشت.

بازیگر خوب فقط مجری دستورات کارگردان نیست، بلکه اندیشه‌ای برای نقش دارد. بازیگری که صرفاً دستورات را اجرا کند، بیشتر اپراتور است تا خالق. وقتی بازیگر نقش را با فکر و ایده همراه می‌کند و تعامل سازنده با کارگردان دارد، نتیجه حتماً بهتر خواهد بود. یکی از دلایل اصلی خرسندی من، همکاری با خانم مرزبان در این پروژه بود. خانم مرزبان جزء نخستین بازیگرانی بود که برای این پروژه انتخاب شدند. همان‌طور که پیش‌تر عرض کردم، دلیل این امر آن بود که نمی‌خواستیم پیشینه ذهنی مخاطب درباره کاراکتر هسای آبان و امیر، تحت تأثیر نقش‌های قبلی بازیگران قرار گیرد. به‌عبارت دیگر، نمی‌خواستیم مخاطب هنگام تماشای این‌ای نقش آن‌ها، قسار به ارجاع تصویری و ذهنی به نقش‌های متعدد پیشین این بازیگران باشد. هدف ما دقیقاً این بود که تازگی و بکر بودن کاراکترها حفظ شود که به نظرم این مهم، محقق شده است. شخصیت آبان در طول داستان مدام دچار تغییرات احساسی است، بنابراین بازیگر باید تسلط بالایی داشته باشد. خانم

است. در سینما، گاهی اثر می‌تواند با تأت تجربه فردی کارگردان باشد؛ اما در سریال‌سازی، موفقیت فقط از دل همکاری و هم‌اندیشی گروهی بیرون می‌آید. خوشبختانه در «آبان» این هم‌فکری به خوبی شکل گرفت و باعث شد امروز شاهد استقبال گسترده مخاطبان در سراسر جهان باشیم.

در ارزیابی کیفیت ساخت سریال «آبان»، نقش عوامل فنی و هنری را چگونه می‌بینید؟

متأسفانه در نقد سریال‌ها معمولاً تمرکز تنها بر متن است، درحالی‌که یک سریال مجموعه هماهنگ متن، کارگردانی، فیلم‌برداری، طراحی صحنه، لباس و سایر عناصر فنی است. مادر «آبان» با دقت به تمام جزئیات پرداختیم و هیچ سکانسی بدون دلیل فیلم‌برداری نشد. برای مثال، فضای آشپزخانه خانه شخصیت‌ها در سه موقعیت مختلف، با نورپردازی و میزانشن متفاوت طراحی شد تا با حس هر صحنه همخوانی داشته باشد. معتقدم عوامل فنی نقش مستقیمی بر دریافت ناخودآگاه مخاطب دارند؛ حتی اگر تماشاگر عام دلیل این حس را نداند، کیفیت اجرا روی او اثر می‌گذارد.

به نظر شما تعامل متن و اجرای فنی در موفقیت یک سریال چه جایگاهی دارد؟

به باور من، متن و اجرای فنی در یک سریال رابطه متقابل و تعیین‌کننده‌ای دارند. یک ساختار اجرایی ضعیف می‌تواند حتی بهترین فیلمنامه را از بین ببرد و تأثیر آن را خنثی کند. در مقابل، یک اجرای قوی می‌تواند نقاط قوت یک متن خوب را برجسته‌تر سازد و به اثرگذاری بیشتر آن کمک کند. این تأثیرگذاری گاه به‌شکلی ناخودآگاه بر مخاطب اعمال می‌شود؛ یعنی حتی اگر تماشاگر نتواند دلایل فنی این حس را به‌روشنی بیان کند، کیفیت کار را از طریق تجربه حسی خود درک می‌کند. در مجموع، موفقیت یک سریال تنها حاصل یک فیلمنامه خوب یا صرفاً کارگردانی دقیق نیست؛ بلکه نتیجه هماهنگی تمام اجزای متن، تصویر، صحنه‌آرایی، نورپردازی، بازیگری و سایر عناصر اجرایی است. بدون این هماهنگی، حتی قوی‌ترین متن‌ها نیز نمی‌توانند تأثیر مطلوب خود را بر مخاطب بگذارند.

چه ویژگی خاصی در سریال «آبان» شما را به کارگردانی این پروژه علاقه‌مند کرد؟

مهم‌ترین دلیلی که «آبان» را به‌عنوان پـروژه‌ای انتخاب کردم -زیرا واقعاً تعداد پروژه‌هایی که در طول عمر حرفه‌ای خود کار می‌کنیم، آن‌قدر زیاد نخواهد بود که در میان یکدیگر گم شوند و بی‌شک این آثار باقی می‌مانند و «آبان» همیشه با من خواهد بود- این بود که «آبان»، قصه زن امروز است؛ یعنی زنی که در سده جدید در حال بروز و ظهور است و می‌توان درباره تفاوت‌هایش صحبت کرد. زنی که متعلق به امروز است، از دیروز نیامده و فردا نیز شاید شکل دیگری داشته باشد؛ اما تلاش می‌کند جایگاه خود را در جامعه‌ای بیابد که در برهه‌ای از گذار از سنت به مدرنیته قرار دارد. این زن نیز می‌کوشد خود را در این فضا و اتمسفر حاصل از این تحول، نشان دهد و هویت خویش را پیدا کند. این به نظر من جذاب‌ترین بخش آن بود و من بسیار علاقه‌مند بودم که اساساً زنان جامعه را روایت کنم. اکنون تعداد بانوان تحصیل‌کرده و فارغ‌التحصیل دانشگاهی کم نیست و جمعیت قابل‌توجهی را شامل می‌شوند. برای من بسیار خوشایند بود که قصه‌ای را تعریف کنیم که امروز، مسئله انسان‌های این جامعه است.

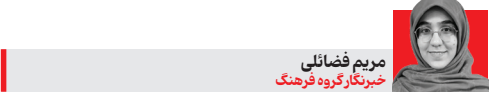
اگر داستان از منظر شخصیت‌های مرد روایت می‌شد، آیا همان تأثیرگذاری امروز را داشت؟

به نظر من خیر. اگر روایت از زاویه دید مردانی مانند فریبرز، امیر یا دیگر شخصیت‌های مرد قصه پیش می‌رفت، اتفاق تازه‌ای متناسب با فضای امروز رقم نمی‌خورد. آنچه «آبان» را متمایز کرد، روایت تلاش‌های یک زن نخبه در مواجهه با شرایط پیچیده اقتصادی و اجتماعی بوده و همین انتخاب، به داستان وزن و تازگی بخشید.

شما «آبان» را چگونه توصیف می‌کنید؟

اصولاً انسان‌ها تک‌بعدی نیستند. یعنی یک فرد می‌تواند قدرتمند باشد، اما در عین حال، در برخی جنبه‌ها بسیار شکننده. ممکن است فردی بسیار ضعیف، خجالتی و معصوم به نظر برسد، اما در موقعیت‌هایی روحیه‌ای از خود بروز دهد که ما هرگز تصور نمی‌کردیم. به نظر من، این وجوه شخصیتی انسان‌ها - همان‌طور که در علم روان‌شناسی نیز مطرح است - ترکیب و آمیزه‌ای از یکدیگرند. یعنی ما نمی‌توانیم خود را صرفاً یک انسان عاشق‌پیشه، یا قدرتمند، یا نخبه، یا ترسو بدانیم؛ اصلاً این‌گونه نیست. هرکدام از ما به‌عنوان یک انسان، به‌عنوان یک شخصیت، محصول ترکیبی از همه این ویژگی‌ها هستیم. آبان زنی نخبه، باهوش و عاشق‌پیشه است که مانند همه انسان‌های روی کره زمین، اشتباه‌های بسیاری نیز مرتکب می‌شود؛ و اصولاً شخصیت دراماتیک، شخصیتی است که علی‌رغم ویژه و خاص بودن، دچار اشتباه می‌شود.

برخی داستان شما در آبان را «عجیب» توصیف کرده‌اند. یعنی از نظرشان



شبکه نمایش خانگی هر چند ماه یک‌بار با سریالی تازه خودش را به‌روز می‌کند؛ سریال‌هایی که گاه با استقبال پرشور مخاطبان همراه می‌شوند و گاهی هم، سیلی از نقدها و نظرها را به سوی خود جلب می‌کنند. این بار نوبت به پلنفرم پرحاشیه و پرسروصدای «شیدا» رسید که نخستین گامش را با سریالی به نام «آبان» بردارد. بازتاب‌ها و حاشیه‌هایی که این سریال داشت، ما را بر آن داشت تا با رضا دادویی، کارگردان سریال «آبان»، به گفت‌وگو بنشینیم. در این گفت‌وگو، از نقدهایی که به قصه و شخصیت‌پردازی‌ها وارد شده بود صحبت شد و از او پیوند داستان‌ش با واقعیت‌های اجتماعی و تحلیل‌های روان‌شناختی رفتار شخصیت‌ها نیز نکاتی را مطرح کرد و بر اهمیت شناخت علمی در تحلیل کتـش‌های انسانی تأکید داشت.

یکی از پربحث‌ترین سریال‌های کنونی شبکه نمایش خانگی، سریال «آبان» است. ایده اولیه سریال از کجا شکل گرفت؟ پیشنهاد خودتان بود یا ساخت آن به شما پیشنهاد شد؟

ساخت سریال به من پیشنهاد شد. من در آن زمان روی سریال دیگری برای یک سسکوی دیگر نمایش خانگی کار می‌کردم. اما در مورد سریال «آبان»، ابتدا به‌عنوان مجری طرح حضور داشتم و حدود یکی‌دو ماه نیز با هم کار را پیش بردیم؛ اما شرایطی پیش آمد و تغییراتی رخ داد که تهیه‌کننده لطف کردند و کارگردانی را به من پیشنهاد دادند. به این ترتیب، من در تمام طول فرایند نگارش به‌طور کامل حضور داشتم. فرایند نگارش «آبان» کاری گروهی بود که توسط چهار یا پنج نفر انجام می‌شد. درباره تک‌تک سکانس‌ها و پلان‌ها طراحی و بحث‌صورت می‌گرفت. طراحی شخصیت از منظر اسطوره‌شناسی، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و حتی مباحث حقوقی و فلسفی انجام می‌شد و سپس نویسندگان آن را دراماتیزه می‌کردند و به شکل نهایی متن می‌رسیدند. فرایند تقریباً به این شکل پیش رفت.

ساخت آن سرریالی که قرار بود از یک سکوی دیگر پخش کنید، در چه وضعیتی است؟

ساخت آن فعلاً به بعد از «آبان» موقوف شده تا مراحل پس‌تولید این سریال تمام شود و من فرصت کنم فیلمنامه آن را که خودم نوشته‌ام، تکمیل یا بازبینی کنم. ان‌شاءالله اگر شرایط فراهم باشد، امسال ساخت آن را شروع می‌کنیم.

آن پروژه هم با سسکوی «شیدا» خواهد بود یا با همان سکوی دیگری که پیش‌تر گفتید؟

کار را با سسکوی دیگری شروع کردیم، ولی هنوز تصمیم قطعی نگرفته‌ام. فعلاً منتظرم؛ چون فیلمنامه اولویت اول من است و به نظر پایه اصلی هر اثر دراماتیک، فیلمنامه یا نمایشنامه است. بنابراین منتظرم تا خیالم از فیلمنامه آسوده شود و پس از اطمینان، ان‌شاءالله وارد مراحل تولید شوم.

با توجه به اینکه از اول در روند نگارش حضور داشتید، چقدر از چیزی که الان در سریال می‌بینیم، دقیقاً همان چیزی است که خودتان می‌خواستید؟ چقدر نتیجه کار گروهی بود؟ معمولاً راحت به توافق می‌رسیدید یا اختلاف‌نظر هم پیش می‌آمد؟

یکی از نکات مهم در فرایند نگارش «آبان» کار گروهی و طراحی فیلمنامه به‌شکل اتاق فکر بود؛ شیوه‌ای که در دنیا بسیار رایج است اما در ایران کمتر به آن پرداخته شده. در این روش، گرچه ممکن است برای یکدست‌شدن متن، یک نفر نقش پررنگ‌تری داشته باشد، اما تشکیل اتاق فکر ضروری است. نوشتن فیلمنامه‌ای منسجم، به‌ویژه برای سریالی چندقسمتی با ارجاعات درون‌متنی و فرامتنی دقیق، نیازمند تسلط بالایی است. ممکن است افرادی باشند که این توانایی را به‌تنهایی داشته باشند، اما تجربه جهانی در سریال‌های شبکه نمایش خانگی مانند تفلیکس و HBO نشان می‌دهد که کار گروهی معمولاً به نتایج بهتری می‌انجامد. در «آبان» نیز چنین بود؛ گاهی ایده‌هایی مطرح می‌شد که شاید از نظر یکی از اعضای گروه چندان مطلوب نبود، اما در نهایت، همواره پس از بحث و تبادل نظر، به اجماع می‌رسیدیم و متن نهایی توسط نویسنده تدوین می‌شد.

بسا توجه به گفته شما مبنی بر اینکه ابعاد مختلف روان‌شناسی و جامعه‌شناسی در «آبان» دخیل بود، تیم سازنده سریال، فارغ از متن و داستان، چگونه شکل گرفت و این فرایند برای شما چگونه پیش رفت؟
با اینکه از قبل با فضای تولید آشنا بودم، اما از همان ابتدا می‌دانستیم که «آبان» سریال ساده‌ای نیست و دشواری‌های خاص خود را دارد. به همین دلیل، با دقت فراوان در انتخاب عوامل و بازیگران عمل کردیم. به نظر من، تنها راه عبور موفقیت‌آمیز از این مسیر، همکاری با افراد حرفه‌ای بود. اگرچه سریال به نام من ثبت شده، اما نتیجه تلاش گروهی گسترده‌ای از عوامل مختلف از تهیه‌کننده تا طراحان صحنه و لباس، گروه گریم، بازیگران و سایر بخش‌هاست. در ادامه باید گفت که ماهیت سریال‌سازی با سینما متفاوت